

مُصِیْبَتِ نَامِه

سراینده:

علیرضا حسینی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam۴۱۱.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

۱.....	فهرست مطالب.....
۴.....	گفتگوی تبهکار با آقا.....
۶.....	جمکران.....
۷.....	عقل و خرد.....
۸.....	لعنت.....
۹.....	صد هزاران جمعه می آید، نمی آید کسی!!.....
۹.....	شرک.....
۱۰.....	افعی مذهب.....
۱۱.....	ز اسلام به جز نام نماند.....
۱۱.....	خدایی که من می شناسم.....
۱۲.....	از دین جدا شوید.....
۱۳.....	قرآن تو پاره کردی.....
۱۵.....	کیهان جدا شو از دین.....
۱۶.....	شعر نو.....
۱۷.....	خدایا.....
۱۸.....	در اوهام.....
۲۵.....	اقیانوس توحید.....
۲۸.....	غرق خرافات.....
۲۹.....	علی واقعی.....
۲۹.....	آمدند و به ما ز دین گفتند.....

- حُب بدون عمل ۳۱
- حُب بدون معرفت ۳۱
- زبان حال مداحان و وعاظ نادان ۳۲
- از توهم تا حقیقت ۳۲
- مذهب ما ۳۵
- گفتگوی واعظ و عارف ۳۷
- مُحبان عمر و علی ۳۸
- شک کن ۳۸
- روحانی شهر ۳۹
- واعظ و مداح نادان ۳۹
- اگر ۴۰
- بترس ۴۰
- دین الله ۴۰
- دارم درون سینه ز اندوه آهها ۴۱
- ای که با یاران پیغمبر بدی ۴۲
- کار جاهل ۴۲
- با جهالت برو تا جهنم ۴۳
- آخوند ۴۴
- تقلید و جهالت ۴۵
- شد قیامت، امامت نیامد ۴۶
- علی یا شیعه؟ ۴۷
- مُش متعصبین ۴۸
- شرک و جهل ۴۸

-
- ۴۹..... جهالت
 ۴۹..... خوارج مثل حیوانند
 ۴۹..... خوارج
 ۵۰..... و تمام است مرا با تو سخن
 ۵۰..... روز جزا
 ۵۱..... شکوه علی از مدعیان حب او
 ۵۱..... خداحافظ
 ۵۲..... جمهوری قُلابکی
 ۵۳..... کشورم را
 ۵۵..... سرود ملی انجمن پویندگان راه شرک
 ۵۶..... رنگ سیاه رنگ عشقه!!
 ۵۷..... اسلام ناب آخوندی!!
 ۵۸..... توحید یا شرک؟

گفتگوی تبه‌کار با آقا

که من بر خود ستم کردم، تو بر دین
تو کاری کرده ای بسیار ننگین
و یا روسیه کافرتر از چین؟
نه چندین بار و چندین سال و چندین
کجا دین گفته فحاشی و توهین؟
برای مردم مظلوم مسکین؟
کدامین دین کدامین راه و آیین؟
چرا لالی بگو با ما، کدامین؟
چماق آهنین در زیر آستین
روایت، کرده دین را زشت و چرکین
نگو دین بر چنین پوسیده آیین
نماد کفر، لابد پوشش جین!
برای اینکه دین شد راه تعیین
تمام چهره ها بد زخم و آگین
ولی شد هفت دریا از تو چرکین
به گوش تو نصیحت مثل یاسین
تو کوچکت از این کوچکت از این
تو یک ملت فنا کردی به صد کین
خراج و باج، سوی چین و ماچین
خراج و باج، حالا گشته است این

تبه‌کاری به آقا گفت روزی
سیاست را نقاب دین زدی تو
کجا دین گفته با چین دوست باشید؟
فشار مصلحت یکبار باشد
کجا دین گفته آزار و شکنجه؟
کجا دین گفته کهریزک بسازید؟
کجا دین گفته مکر و حيله بازی؟
کدامین دین، بترسد از مخالف
دلیلش فیلترینگ و جهل و سانسور
حدیث و قصه شد بنیاد مذهب
نگو مذهب، بگو جهل و خرافه
نماد دین اگر ریش است و چفیه^۱
منافق پروری کردید اینجا
تمام پیروان تو خوارج
تبه‌کاری من با توبه پاک است
دل تو سنگ شد آقا ز نیرنگ
تو آقا نیستی ای بنده‌ی جاه
ستمگر بوده ام من بر تن خود
چه شد بر ما که دائم می فرستیم
همین ایران که سویس بود هر روز

^۱ چفیه: پارچه ای که حزب اللهیان و بسیجیان و حامیان ولایت فقیه به گردن خود می اندازند.

بر این شاهی که با دین شد سوارت
 به هر جا پانهی ترس است و وحشت
 چرا مردم چنین افسرده هستند؟
 شده مغز تو پوک از حرف کیهان
 خدا کی گفته این اوباش، دینند؟
 تو دشمن پروری آقا ندانی
 بترس ای خرمگس روزی به ناگاه
 دو صد لعنت بر آن شاهی که مرده
 به ذات حق قسم افکار آخوند
 سواری می دهی تا کی برادر؟
 سرت را گرم کردند ای برادر
 ندو مانند خر دنبال آقا
 تو را فردا چه تلخ است ای برادر
 بپا خیزی اگر از خواب نوشین
 به شهد علم، پایان ده به تلخی
 ولایت، مظهر یک شرک ناب است
 چماق، اقتدارت آهنین نیست
 تو بستی عقد دائم با شیاطین
 تو خود کوری به آیات الهی
 فروشی جو، ولی گندم نمایی
 اگر از جانب الله هستی
 ملامت نیست بر ملت، نباشد
 بله من مخملی، دشمن، برانداز

دو صد لعنت بگو ای دوست، آمین
 تو گویی هست ایران، کشور مین
 به هر جا پا نهی، هستند غمگین؟
 از این تحلیلهای پوچ و پشمن
 اگر دین این بود، رحمت به بی دین
 سپاهت احمقانی سر به پایین
 به هم کوبد تو را پره‌های شاهین
 دو صد لعنت بر این آخوند بی دین
 نجس تر باشد از مدفوع و سرگین
 بیا بر روی زین، ای روی تو زین
 به دعوایی که باشد در فلسطین
 نرو، هُش، های، هو، هر، لاجرم هین!!
 تو ای خوابیده در اوهام شیرین
 گریزد دزد، پاورچین ز پرچین
 به نور علم تا یک صبح زرین
 بتی اطراف آن جمع شیاطین
 که پای ظلم، کوتاه است و چوبین
 نهادی نفت را هم شرط کابین
 تو دین را می کنی تفسیر و تبیین؟
 بگویی زر، ولی داری ملامین
 جوازت کو؟ بده یکبار تضمین!
 علامت بر جبین این شیاطین
 به هم خورده دلم از این مضامین

تو را پاچه به جای امر و تمکین
 بین من کی زدم این نکته تخمین
 شما دارید تا هنگام تدفین
 بگیرد زخمهای کهنه تسکین
 که جایست هست در اعماق زیرین
 زری تا قشتم، از قم تا ورامین
 اطاعت، جانفشانی، عشق، تحسین
 از آن روبه، ولادیمیر پوتین
 تمام کوچه ها را شمع و آذین
 که من بر خود ستم کردم، تو بر دین!

سپاهت هار شد، روزی بگیرد
 نظام تو بساطش بر می افتد
 گمانم شانزده سال دگر وقت
 کشندت عاقبت چون سوی دوزخ
 نباشد جای تو بالای دوزخ
 کشیدی گند بر ارکان کشور
 عجب دارم که داری انتظار
 تو رسم مملکت داری بیاموز
 بیندی گر فلنگت را بیندیم
 خدا بخشد مرا شاید، تو را نه

جمکران

بازار دین کننده کساد است، جمکران
 دین طغیان و بت پرستی عادات، جمکران
 جمع کران رسیده وشاد است، جمکران
 شیطان به دست خویش نهاد است، جمکران
 طفل نزاده را ز چه زاد است، جمکران
 شاید علاج درد وضما است، جمکران
 ضد خدا و پر ز عناد است، جمکران
 هُش دار، بدترین بلاد است، جمکران
 بدتر از این به دهر نزاد است، جمکران
 آن روز شوم، خرم وشاد است، جمکران
 هر چند یک شعار و نماد است، جمکران

چون مرکزی برای فساد است جمکران
 چون یک بت بزرگ شده نصب روی
 چاهی است کنده اند در راه مستقیم
 در خاک قم به خواب کسی آمدوبه ظلم
 چیز ندیده را ز چه دیده است توی خواب
 شد زخم جسم چرکی مذهب زکفروشک
 شرک است دین حاکم تاریخ ولاجرم
 چون این بت بزرگ در آنجا شدست نصب
 فکر بهائیت شده پیدا از این طریق
 گر مسجد الحرام شود خالی و خراب
 ازین هلال شیعیه به اسلام رخنه هاست

مانند قبر و گنبد و فریاد روضه ها
 صدها هزار زائر و هل من مزید او؟
 خون شد دل حسین زآخوند و فکر او
 این وهم شد عمود خرافات شیعه ها
 آتشکده خراب شد و قبرها درست!
 زنها قدیم نذر معابد شدند و حال
 توحید ما خراب شده در هوای جهل
 وزر و وبال روز معاد است، جمکران
 چون دوزخی سیاه، گشاد است، جمکران
 بدتر ز ظلم ابن زیاد است، جمکران
 این شرک را نمود و نماد است، جمکران
 چون مظهر نبود سواد است، جمکران
 چون مرکزی برای فساد است، جمکران
 بر بید شرک، وحشت باد است جمکران

عقل و خرد

دیشب به سرم آتش عشقی زحق افتاد
 قرآن چو گشودیم، مفاتیح ور افتاد
 در حالت بیداری، بر تن عرق افتاد
 حق آمد و با آمدن او ورق افتاد

با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد

در آن ورق پاک، چنین بود نوشته
 هر چند علی جانم در ناف بهشته
 از چنگ توهم، دل خود را بکن آزاد
 آخوند تورا مثل خودش احمق و خر کرد
 دزدید تو را ایمان، پس گوش تو کر کرد
 در جنب خدا صحبت اغیار چه زشته
 آخوند به دوزخ بشود سرخ و برشته
 با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد
 با قصه و افسانه به تاریخ سفر کرد
 در کشور تو فتنه و اندوه و شر افتاد

با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد

کام و دهن از نام خدا یافت حلاوت
 با وحدت و توحید نکن جنگ و عداوت
 باغ و چمن از یاد خدا یافت طراوت
 چون ملت تو تجزیه گردیده و بر باد

با عقل و خرد، هر که در افتاد ور افتاد

خوران بهشتی را با شرک چه کار است؟
 خیل ملک از جمع شیاطین به فرار است!

اعمال شما موجب بیزاری و عار است! شد بتکده ها از طرف شیعه چه آباد
 با عقل و خرد، هر که در افتاد و افتاد
 من دوست تو هستم نه دشمن دینت باشد که خدا باشد همواره قرینت
 تو فحش به من دادی از شدت کینت این نکته زیبا را از من مبر از یاد
 با عقل و خرد، هر که در افتاد و افتاد

لعنت

جنتی بر حماقتت لعنت
 گفته ای آیتی ز اللهم
 هفته وحدت نمایشی است
 منشاء فتنه ای و غصه و شر
 می کنی انقلاب مثل خر
 همت تو مضاعف و پوچ است
 دیده تو ندیده جز دشمن
 خنده هایت چه مودیانه شده
 بمب و موشک برای تو شوکت
 بچه های شما اگر دزدند
 عصمتی نیست در ولایت تو
 بی بصیرت بدون برنامه
 چشم تو پر ز مکر و بی شرمی
 هاشمی بر سیاستت لعنت
 بر تو و شکل آیتت لعنت
 تفرقه، بر جماعتت لعنت
 رهبر را بر ولایتت لعنت
 هموطن بر حماقتت لعنت
 بر سراپای همتت لعنت
 بر تو و بر شماتت لعنت
 خامنه بر خباثتت لعنت
 بر سراپای شوکتت لعنت
 بر تو و اهل و عترتت لعنت
 هست اگر، پس به عصمتت لعنت
 بر سراپای حکمتت لعنت
 بر سراپای حیلتت لعنت

صد هزاران جمعه می آید، نمی آید کسی!!

صد هزاران جمعه می آید، نمی آید کسی
 بعد قرآن و پیمبر حجتی دیگر نبود
 بی پدر شاید بزاید چرخ بازیگر ولی
 جز خدای پاک ستار العیوب بی بدیل
 اینهمه ظلم و تو در او هام خود خوابیده ای
 کار مذهب نیست جز آلودگی و تفرقه
 قصه و افسانه و حرف و حدیث روضه ها
 چون عمل با فکر صالح هست تنها راه تو
 بشنود آخوند اگر این شعرهای آتشین
 مکتب آخوند با توجیه و مکر و سفسطه
 کاش می آمد که تا آخوندها رسوا شوند
 در خیالی خام اجداد تو مُردند ای عزیز

نور کی با خدعه می آید؟ نمی آید کسی
 چون تو را تغییر می باید، نمی آید کسی
 طفل بی مادر نمی زاید، نمی آید کسی
 کس تو را هرگز نمی پاید، نمی آید کسی
 ذره ای شک کن دلا، شاید نمی آید کسی
 دین ز روی عقل فرماید نمی آید کسی
 جهل روی جهل افزایش، نمی آید کسی
 این ندا از عرش می آید، نمی آید کسی
 خشمگین دندان خودساید، نمی آید کسی
 دین تو با قصه آلاید، نمی آید کسی
 مشت آنها وا شود شاید، نمی آید کسی
 صد هزاران جمعه می آید، نمی آید کسی

شرک

به غیر از حق توکل، شرک باشد
 فروریزد بنای شرک در ظلم
 مده نذر و مزن بر سینه و سر
 بنای شرک آمیز ولایت
 اگر شد ملت باهوش با نفت
 شریعت با ولایت بند آمد

نباشد گر تعقل، شرک باشد
 که آغاز زلزله، شرک باشد
 که این اعمال در کل شرک باشد
 اگر دیدی که شد سُئل، شرک باشد
 فقیر آسمان جُل، شرک باشد
 برای اینکه این پُل، شرک باشد

چنین اعمال در کل، شرک باشد
 بدان ای گیج مُنگُل، شرک باشد
 که ضد سوره قُل، شرک باشد
 همین مداح بلبَل، شرک باشد
 به غیر حق توسل، شرک باشد
 به غیر او توسل، شرک باشد
 مزن بر من چنین زُل، شرک باشد
 ز تهران تا به اُمَل، شرک باشد
 که آغاز تساهل، شرک باشد
 و رای هر تجمل، شرک باشد
 نشو ساکت تحمل، شرک باشد
 بیا بیرون ز اَعْل، شرک باشد

زیارتخوانی و گنبد پرستی
 امام غائب حاضر چو الله
 نخواندی قل هو الله و احد تو
 همین اندوه و زاری توی هیات
 برای مشرکین بت واسطه بود
 به غیر او مبند ای دوست امید
 مدران چشمه‌های را چو کافر
 فتاده گند بر ارکان کشور
 در اینجا ساده بینی یک فریب است
 ضریح و گنبد و جار و هیاهو
 بر این ظلم سراپا مکر و نیرنگ
 نکن تقلید مثل گوسفندان

افعی مذهب

در میان مسلمین غوغا و کین افتاده است
 اختلافی پوچ اندر مسلمین افتاده است
 دین ز نادانی ما روی زمین افتاده است
 در سر بی مغز ما تنها همین افتاده است
 تا گذار تاجران برخاک چین افتاده است
 گرچه جای مُهرها روی جبین افتاده است
 احمقی که روزی از ماء معین افتاده است
 افعی مذهب به روی گنج دین افتاده است

افعی مذهب به روی گنج دین افتاده است
 از برای قصه‌هایی زشت و سرتا پا دروغ
 بیرق بدعت شده بر دستهای ما بلند
 دردل بی نور ما میل خرافات است و بس
 اقتصاد ما فلج از مشرکین بی خدا
 مثل خون زهر خرافات است در رگ‌ها روان
 ادعای فضل و دانشمندی و ایمان کند
 آب دانش شست خاک جهل و دیدم فاجعه

ز اسلام به جز نام نماند

<p>ساقی که برفت، صحبت جام نماند چون خواند اگر چه رفت ناکام نماند انگار کسی برای اعدام نماند در مسلخ مصلحت که اسلام نماند افسوس ز اسلام به جز نام نماند یک روز قشنگ و خوب و آرام نماند؟</p>	<p>وقتی که برای عشق فرجام نماند آزاده که در بند شکفتن می خواند بستند در خانه آزادی را دین را به سراپرده قدرت بردند هیئات در این قوم به جز دیو نبود سی سال گذشت ای خداوند چرا</p>
--	--

خدایی که من می شناسم

<p>آن قدیمی ترین خدا باشد راه او از شما جدا باشد دشمن هر چه دین نما باشد از اسارت، رها رها باشد هر کجا هست او شفا باشد ساده و پاک و بی ریا باشد هر چه نزدیکتر به ما باشد روشن و خوب و با صفا باشد شاهد رنج عصر ما باشد دور از غصه و جفا باشد کار محبوب او، وفا باشد</p>	<p>آن خدایی که می شناسم من خالی از زحمت خرافات و دشمن متولیان مذهب دوست آن کسی که آزادست دور از هر خرافه و مسلک ضد آخوند و قصه و تاویل بابی از واسطه ندارد او از زبان بازی و تقلب دور عاشق اتحاد نوع بشر حامی پیشرفت و آزادی دین مطلوب او، محبت و عشق</p>
---	---

نه بلا مانع بلا باشد
 آستانش حریم لا باشد
 آری آری ، روا روا باشد
 بی سر خر جهان تو را باشد
 عقل تو نیز پیشوا باشد
 ملتی که درد آشنا باشد
 سمت آزادیش خدا باشد
 غصه هایش به زیر پا باشد
 متحد، پاک، باحیا باشد
 من او مُرده، فکر ما باشد
 نیست او زنده، او فنا باشد
 آنکه نادان و بی حیا باشد
 وعده ای پای درهوا باشد
 شرک و موهوم و ادعا باشد
 آن قدیمی ترین خدا باشد

وا کُند هر چه غُل و زنجیر است
 چون نباشد به غیر از او الله
 غیر از این لا هر آنچه آری هست
 نه نماینده دارد و نه باب
 حجتی نیست غیر قرآنش
 هست در ملتی که آگاهست
 هست در ملتی که آزاد است
 هست در ملتی که خوشحال است
 هست در ملتی که با هم خوب
 با خرد دوست، از جهالت دور
 آنکه آزاد شد ز روی جهل
 نیست آزادی و اسارت بود
 وعده شخص غایب موهوم
 این خدایی که می شناسی تو
 آن خدایی که می شناسم من

از دین جدا شوید

شرم از خدا کنید
 از دین جدا کنید
 تو در پناه چینی
 سرریزه ای، همینی

از دین جدا شوید
 چرک سیاست را
 رهبر، کجا تو دینی
 تو آفت زمینی

ای ننگ دین و آیین	کیهان ^۱ جدا شو از دین
تهران سیاه و رنگین	از فتنه تو خونین
ای بدتر از خوارج	از دین شدید خارج
شد بایی از حوائج	ایران برای دنیا
ای کاروان خرها	طیف شکنجه گرها
ای لایق تبرها	بی بار و بر شما

قرآن تو پاره کردی

در پوشش سیاست	دین را خراب کردی
تاق قلعه ریاست	اسلام، نردبان شد
ایین گلّه را حراست	سگ رفت و گرگ آمد
آنرا سواره کردی	اسلام شد پیاده

قرآن تو پاره کردی

قرآن تو پاره کردی

فریاد بر کشیدیم	شد پاره عکسی ^۲ و ما
انگوار ما ندیدیم	آن کشته های جنگش

^۱ روزنامه کیهان و گردانندگان احمق و خرافی آن، در حمایت از نظام ولایت و حزب گمراه و منحرف خویش هرگونه چرند و مزخرفی را انتشار می دهند و نسبت به گروههای مخالف، بسیار متعصب هستند.

^۲ - عکس خمینی در جریان مخالفتهای باندهای سیاسی، در خیابانی پاره شد و فیلم آن منتشر گردید و باعث جنجال فراوانی شد.

کـو آب و بـرق مـفتی؟^۱ ما واقعا پلیـدیم
سـوی عـراق و لـبنان گـویی اـشـاره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

اـفـسـوس چـهـره دین از فـکـر تـو خـراب اسـت
اـنـدیشـه هـای قـرآن بـا کـار تـو سـراب اسـت
آن و عـده هـای گـنـده نقـشی بـروی آب اسـت
دـر پـسـتی و دناؤت ما را سـتاره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

اـنـداختی شـکافی در سـرزمین اسـلام
نقـش هـلال شـیعه جـنگ اسـت و بـمب و اعدام
از ایـن نـفاق دینی شـد صهیونیست خوشکام
تـرس یهودیان را تـو خـوب چـاره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

رـنج و فساد و تبـعیض ایـران مـا گـرفته
معتـاد و دزدی و قـتل هـر گوشـه جـا گـرفته
نـرخ تـورم و فقـر هـر سـاله پـا گـرفته
خـود را عـلی نمـودی ظـلمی دـوبـاره کـردی

^۱ - جناب خمینی در اولین سخنرانی خود در بهشت زهرا تاکید کرد که آب و برق و اتوبوس مجانی خواهد شد!!

قـرآن تـو پـاره کـردی

قـرآن تـو پـاره کـردی

کیهان جدا شو از دین

ای نطفه پـر از کـین	ای ننگ دین و آیین
ای لات بی سر و پا	با پنجه های خونین
دوزخ برای تو کم	با مرگ و لعن و نفرین
صدها هزار لعنت	با صد هزار آمین

کیهان جدا شو از دین

ای ننگ دین و آیین

با شستشوی مغزی	خوانندگان جاهل
با قصه های دینی	در یک قیاس باطل
با سردبیر احمق	چون خر فتاده در گل
روسپیه حامی تو	حامی دیگرت چنین

کیهان جدا شو از دین

ای ننگ دین و آیین

رهبر علی شد و او	گویی شدست مالک!
شیطان فریبستان داد	در یک قیاس مهلک
چون می رسی به دوزخ	ای دیو: کیف حالک؟
برخی از این توهم	از خوابهای رنگین

کیهان جدا شو از دین

ای ننگ دین و آیین

بی شرمی و وقاحت از حد گذشت آری
 هیـز م کـش جـهـنـم مانند اسب گاری
 تا کی دروغ و وعده تا کی فریبکاری
 بازیچه سیاست شد کار منبر و دین

کیهان جدا شو از دین
 ای ننگ دین و آیین

شعر نو

(فاجعه نه دی ماه ۱۳۸۸)

رفت آزادی به دار
 مصلحت شکل چماق
 دشنه تیز سیاست ذبح کرد
 پیرو اسلام را
 ریخت اشک و ناله ها تمساح کرد
 گفت : وا اسلامها
 زنده گردد گر حسین
 تیغ تیز خویش را
 می زند بر گردن گفتارها
 این گروه احمق مداح ها
 این عزاداران هیاتهای مرگ
 بت پرستی ها و منبرها و مرقدهای شرک
 این یزیدی ها به زیر نام عاشوراییان

این ملجمهای کیهان
 شمرهای اطلاعات و بسیج
 مردم نادان و گیج
 می شود تاریخ، تکرار و دوباره
 می شود مرتد، منافق، خارجی، عامل بیگانه، وهابی: حسین! یا میر حسین؟
 در نه دی ماه تحت نام دین!
 چون حکومت هست در دست ولی امر
 پس خلیفه حتما اوست!
 نایب بر حق شخص غائب اوست!
 ذوب شو در او و گرنه
 ما تو را در کوره جهل و تعصب ذوب گردانیم
 پس نمی آید حسین
 همچنانی که نمی آید به ذات حق قسم
 مهدی موهومتان
 ای برادر تا نخواهی هیچ تغییری نیابد اتفاق
 می شود چین بر سر نفت تو چاق
 تا که فکر و ذهن تو لاغر شود
 مصلحت شکل چماق
 رفت آزادی به دار
خدایا

در رهت از من هزار بار سجود
 شادی من تو را چه خوب سرود
 شور دانش به عشق پاک کشید
 در کویر دلم هزاران رود

رفت بی تو هزار سال به باد
می چکد نور در هوای غروب
می شود چون یکی به پایان رفت
با تو از هیچکس ندارم باک
بر من از تو هزار بار سلام
می وزد همچنان از آنجا دود
چشمها در سکوت ناب غنود
همه آنچه بود و نبود
بی تو اما چه سود چه سود
در رخت از من هزار بار سجود

در اوهام

به شوق اینکه با تو دوست باشم
برای پول یا حفظ مقام
به نام تو کمک کردم به مردم
به دنبال اساطیر و خرافات
به روی منبر و پشت تریبون
هر آنکس حرف تلخی زد به تندی
هر آنجا موجب مطرح شدن بود
اگر چه زشت و کوتاه فکر بودم
گرفتم زهر از چشم مخالف
ولی افسوس چون در بستر مرگ
هدف تغییر فکر پوک من بود
خودم را وقف معبدها نمودم
کمر را بارها دولا نمودم
چه هیاتها که من بر پا نمودم
بساط شرک را احیا نمودم
هزاران خطبه غرا نمودم
کشیدم نعره و حاشا نمودم
خودم را توی آنجا جا نمودم
خودم را جانب بالا نمودم
برای خلق واویلا نمودم
بفهمیدم که من بی جا نمودم
ولی من خویشتن را وا نمودم

این هم یک ترانه به لهجه اصفهانی در پاسخ به یاوه‌های شاعری متخلص به قاضی و آخوندی موسوم به مهدی دانشمند^۱ البته به یاد داشته باشید نام اصلی ابوجهل نیز ابوالحکم بوده است:

می گن ^۲ یکی دوباره قاضی شده	قاضی که نه، زیادی راضی شده
مردم ما همیشه قاضی میشن ^۳	جای خدا نیشسته ^۴ راضی میشن
قاضی وکیل مدافع حاجی شد	غرق خرافه بود ولی ناجی شد
آیه اومد که حاجیا فرشتن ^۴	چون حاجین همه ناف بهشتن
قاضی جونم حاجیا پوشالین ^۵	اکثرشون خوبین ولی خالین
یک بُز گر ^۶ گله رو گر می کوند	حاجی خر گلی رو خر می کوند
امام صادق گفته: ای خدا	عابد خر کمر شیکسته ^۶ مرا
آدم لختی ^۷ کسی رو خر نکرد	با اسم دین گوش کسی کر نکرد
دینو ^۸ نکرد ملعبه ^۱ سیاست	نقشه کوجا ^۷ کشید برا ریاست؟

^۱ مهدی دانشمند آخوندی رافضی و اهل اصفهان که در تعصب و بی شعوری و بی تربیتی نظیر ندارد و بر بالای منبر خود انواع دروغ و خرافات را به خورد مردم می‌دهد و اهل سنت و شیخین را حرامزاده می‌خواند، آری این است نتیجه و ثمره ولایتی که شیعه از صبح تا شام در بوق و کرنا می‌کند، البته جناب دانشمند احمق بوده و عقایدش را بر زبان آورده، ولی بقیه ایشان زیرک بوده و حفظ ظاهر می‌کنند و بالای منبر و مقابل رسانه‌ها چیزی نمی‌گویند.

^۲ می گن: می گویند

^۳ میشن: می شنوند

^۴ فرشتن: فرشته هستند

^۵ پوشالین یعنی پوشالی هستند و همینطور خالین یعنی خالی هستند

^۶ گر: بدون موی سر، طاس، کچل

^۷ آدم لختی: آدم لات و بی سر و پا و عربده کش، دارای فساد و اخلاق منحرف

^۸ دینو: دین را

آدم عادی ادعا ندارد
 باعث گمراهی ما نمیشه^۲
 بدی ادیسون رو نگین^۳ اینهمه
 روزی قیومت که خدا قاضیه
 آقای قاضی کلاهتو باد برد
 تو فکر ارشادی خودت باش و بس
 همیشه هم تنها به قاضی نرو
 شوخی با آیه های قرآن نکون^۴
 قاضی جونم مثل خوارج شدی
 شوما^۵ همیشه توی حاشیه این
 آخوند تو روضه ها دادت مغز خر؟
 پوک شده مغزت پای منبر، جونم
 از وقتی که تو قائم دین شدی
 هیتلر و شمر مثل همن^۶ برادر

رابطه ای که با خدا ندارد
 نائب بر حق خدا نمی شه
 نمک حرومی نکونین^۸ اینهمه
 خودش می گه از چه کسی راضیه
 سرگرم دیگران شدی، دلت مرد
 سرک نکش^{۳۳} اینهمه تو کار کس
 برو، ولی از خود راضی نرو
 شاعر درباری، بیگیر استخون
 زدی تو حاشیه و خارج شدی
 مثل خوارجین، بی ریشه این
 برای حرف حق شده گوشت کر؟
 آخوندمی خاد^{۲۴} خر بومونی^{۲۵}، خر، جونم
 قاضی جونم، مزاحم دین شدی
 مثل تو و خوارج کله خر^{۲۶}

^۱ ملعبه: بازیچه

^۵ نیشسته: نشسته

^۶ شیکسته: شکسته

^۷ کوجا: کجا

^۲ نمیشه: نمی شود

^۳ نگین: نگویند

^۴ نکون: نکن

^۵ شوما: شما

^۶ مثل همن: مثل یکدیگرند

^۸ نکونین: نکنید

فکری شوما همیشه جا می زنه
 به فکر بدبختی حالا نشد
 هر کسی که درس نگیرد ز تاریخ
 به سیخی کینه توزی و اغتشاش
 همه یا دشمنن یا دوست، حرف بوش
 از روزیکه انرژیمون هسه شد^۱
 شوما که اینقد بال بال می کونین
 اینهمه گُشنه^۲ توی کشور داریم
 با مسلمین عجب شدین متحد
 من چی می گم، شیعه با شیعه بده^۳
 تو دلدون^۴ وقتی یه چیزی دیگس وقتی
 فرقی فلسطین با چچن، چی چیس؟^۵

پرسه^{۲۲} توی گذشته ها می زنه
 رفت توی تاریخ و دیگه پا نشد
 عاقبت اونو^{۲۳} می کِشندش به سیخ
 جای کتاب طناب می بندن^{۲۴} به پاش^{۲۵}
 یا خودین یا بیخودی، اینم روش^{۲۶}
 تموم دنیا برو ما بسه شد^{۲۷}
 زباله هاشرو کوجا چال می کونین
 پول نفتو توی عراق می بریم
 سُنیای^{۲۸} داخلی هم شدن ضد
 آخوند توی کشورمون گند زده
 عمل می افتین به فِس و فِس^{۲۹}
 دینی سیا، سیاستی دینیسی^{۳۰}

^{۲۳} سرک نکش: فضولی نکن

^{۲۴} می خاد: می خواهد

^{۲۵} بومونی: بمونی

^{۲۶} البته متذکر می شویم که خوارج، خرافات روافض را ندارند و تنها در تعصب و خشک بودن مانند حزب اللهیان رافضی هستند و حتی خوارج امروزی بسیار معتدل شده اند و مثل گذشته دشمن علی نیستند. بنابراین در اینجا از خوارج محترم از بکارگیری این کلمه عذرخواهی می کنم.

^۱ انرژیمون هسه شد: انرژی ما هسته ای شد

^۲ گشنه: گرسنه

^۳ بده: بد است، دشمن است

^۴ دلدون: دلتان

^۵ چی چیس؟ : چی چیز است؟

یه نوع پدر سوختگیس^۱ تقیه
 بمب اتم می سازیم با تقیه
 از این طرف عمرکشون می کنین
 برق نشد مفت و نشد آب جفت
 به دشمن و جنازه چون زنده این
 مرده کشی کار شب و روزتون
 رنگ سیا براتون^۲ رنگ عشقه
 عشق شما اسخون^۳ و پلاکه
 همیشه دنبال رنگ سیاهین
 فکر شوما منحصر قصه هاس^۴
 اصولی دینی تو، حدیثی دروغ
 این عملی آدمای^{۲۷} شقیه
 برادعی مونده^{۲۸} تو این رویه
 هفته وحدتو خزون می کنین
 خونی جوونا^{۲۹} به زمین^{۳۰} ریخت مفت
 داداش گمون کنم^{۳۱} که بازنده این
 زنده کشی مرام و ایموننتون
 خاک بسر اونکه اینو نوشته
 به جای آسمونا^{۳۲} زیر خاکه
 منتظر یه معجزه ز چاهین
 حرف و حدیث و غم و افسانه هاس
 قصه و تاریخ، مٹی^{۳۳} کشک و دوغ

^{۲۲} پرسه: گشت و گزار

^{۲۳} اونو: آنرا

^{۲۴} می بندن: می بندند

^{۲۵} پاش: پاهای، پاهایش

^{۲۶} روش: روی آن

^{۲۷} بسه شد: بسته شد

^{۲۸} سنیای: سنیان، اهل سنت

^{۲۹} می افتین به فس و فس: می افتید به بیچارگی و در به دری

^{۳۰} دینیس: دینی است

^۱ پدر سوختگیس: پدر سوختگی است، یعنی حقه بازی است

^۲ براتون: برایتان

^۳ اسخون: استخوان

^۴ قصه هاس: قصه ها است

دین تو را برد به یغما و سوخت
 کارای شیعه^{۲۹} چقده^{۳۰} فجیع
 جهل مرکبو بیگیر، توش بومون
 چون مٹی اون کله خری، مثل اون
 به داد ماها برسین^{۳۱} مسلمین
 خدا چیه؟ تموم ماها گبریم
 تا بسازن^{۳۲} یه بتکده سرین
 علی گفته، می فهمیدی تو ای کاش
 برای حرفی حق، گوشش کر می شه
 ملت اگر بود، کوجا بود ستم
 تو زندگی اگر نبردی با من
 ریششون خیلی شبیه گاو

اونچه فلان بن فلان گفت و دوخت
 بزرگترین مشکلتون بقیعه^۱
 به جای قرآن، تو مفاتیح بوخون^۲
 کنار ابن ملجمی قاضی جون
 قبرا و مرقداد رو آباد کونین^۳
 خونه خراییم و به فکر قبریم
 بزرگترین مشکلتون بقیعه^۴
 ملاک حق اشخاص نیستن داداش
 هر کسی که کتاب نخوند، خر می شه
 به فکری عقلش، مٹی فکری شیکم
 کتاب بوخون اگر تو مردی پا من
 اند^۵ خوارجن^۱ گروه گاو^۲

^{۲۷} آدمای: آدمهای

^{۲۸} مونده: مانده

^{۲۹} جوونا: جوانها

^{۳۰} زیمین: زمین

^{۳۱} گمون کنم: گمان کنم

^{۳۲} آسمونا: آسمانها

^{۳۳} مٹی: مثل، مانده

^۱ بقیعه: بقیع است

^۲ بوخون: بخوان

^۳ آباد کونین: آباد کنید

^۴ بقیعه: بقیع است

^۵ اند: آخر

تمومشون شبیه ابن ملجم
 از راه کربلا گرفتین قدسا؟
 من چی می گم خزر ز چنگمون رفت
 سیصد و شص روز و چهل تا دهه
 به جای کعبه دور مرقد نچرخ
 به جای فکری شبی اولی قبر
 نتیجه کار شوما فساده
 منقل و تریاک و شراب و سراب
 هر کی مخالفت کوند^۳ غریبس
 حکومتو^۴ امر به معروف کونین
 دین شوما گریه و اشک و زاری
 فایده نداره با شوما نصیحت

تعصبا زیاد و عقلاشون کم
 وقتش گذشته، نمی خورین قرصا
 دریایی آبی قشنگمون رفت
 فکر شوما سیاهه، خیلی اهه
 توی صراط مستقیم بد نچرخ
 تو روز روشن نشو اینهمه گبر
 برای دنیا نکونین افاده
 خودکشی و طلاق و فقر و عذاب
 یا سنیس یا کافری حریبس^{۳۳}
 سیاسی میشین و میرین^{۳۴} تو اوین
 به ظلم حاضر دیگه کار نداره
 دوا نداره ویروس حماقت

^۱ خوارجن: خوارج هستند

^۲ گروه کاوه: گروهی رافضی در اصفهان که در تعصب و خشکه مقدسی و حماقت نظیر ندارند، آری وقتی آخوندها و الگوهایی چون جناب مهدی دانشمند بر بالای منبر، اهل سنت را حرامزاده می خواند، بنابراین شکل گیری چنین گروههایی نیز عادی است.

^{۲۹} کارای شیعه: کارهای شیعه

^{۳۰} چقده: چقدره، چه اندازه

^{۳۱} برسین: برسید

^{۳۲} بسازن: بسازند

^۳ کوند: کند

^۴ حکومتو: حکومت را

^{۳۳} سنیس: سنی است، کافر حریبس: کافر حربی است.

^{۳۴} میشین و میرین: می شوید و می روید.

اقیانوس توحید

خانه ای داشتم از جنس بلور
ته یک جاده دور
روی یک صخره تیز
روبروی اقیانوس نور
خانه اما تاریک
یک شب سرد زمستانی
خواب می دیدم من
خواب یک کشتی سرخ
لنگرش عقربه های ساعت
بادبانش امید
ناخدایش بینش
دیده بانانش عقل
ملوانانش عشق
و سکاندارش کودکی دریادل!
و اسیرانش : حرص، تفرقه، کینه، خشم
در فرار از ساحل
صاف می رفت به سوی خورشید
سوی شهری از نور
شاید از جنس بلور
با صدائی ناگاه

من پریدم از خواب
 نیمه شب کیست که می کوبد
 در این خانه تنهایی را؟
 می کند آشفته
 خواب زیبای مرا؟
 شاید این شیطان است
 آمده تا که بدزدد از من
 گوهر قیمتی دانش را
 معنی ایمان را
 شادی و جوشش را
 گفتم اما نه
 زیرا شیطان
 بی صدا می آید
 خانه ام با خداست
 بی خدا می آید
 بستر خواب رها کردم و افسوس کنان
 بی خیال و آرام
 بگشودم در را
 کولی رمالی
 فال بینی دیدم
 خسته از خاطره ها
 خواندن و رفتن ها
 ایستادست و به من خیره شده

نه به لب لبخندی
نه به چشمش اشکی
دست من را بگرفت
گفت با لحن شعر:
نیست آینده تو
در کف دستانت
نیست حتی پیدا
طرحی از یک امید
جز سفر سوی قبر
نیست پیدا چیزی
و کمی هم تکرار
شب و روز و شب و روز
دست من را انداخت
گفت با طعنه تلخ
خواب، یار مرگ است
تو بهاری ای سبز
خیز ای دریا دل
که زمستان تو صدها سال است
نرسیده به بهار
پشت بهمن مانده
خنده پاک عمو نوروزت
و تو در خواب و خیالی برخیز
کار تو فریاد است

مرگ را آتش زن
دیو را بیرون کن
مرد هستی یا زن؟
ساحل این دنیا
نیست جای لنگر
یا سرافرازی کن
یا در این ره ده سر
گفتم ای تنها مرد
شاعر تنها گرد
تو بمان من رفتم
خانه ام را بشکن
می روم اینک من
مثل ققنوسی پاک
می روم تا ساحل
می روم تا دریا
می کنم آشفته
خواب شیطانها را
به خدا طوفانی در راه است
که به هم می کوبد
کشتی دزدان دشمن دریاها را!

غرق خرافات

ای غرق خرافات، ولایت شده دینت
 دنبال احادیثی، جعلی چو دوییدی
 افسانه ز تاریخ، شده وهم و خیالت
 این قبر پرستی ها، سرمایه پستی
 آخوند به توجیه، تو را داد فریبت
 چون مرگ رسد آری، چشم توشود باز
 یک نکته بگویم، که بخندند خلایق
 قبر است تورا قبله، شرک است تورا راه
 توحید ندارید، شما قبر پرستان

اسلام سلام است، جنایت شده دینت
 ناراضی و کین توز، شکایت شده دینت
 چون عقل ندارید، حکایت شده دینت
 قرآن شده حاشیه، روایت شده دینت
 یک مشت خیالات، برایت شده دینت
 آن وقت بفهمی که، سزایت شده دینت
 در شرک و خرافات، عزایت شده دینت
 لعن است تورا شیوه، سعایت شده دینت
 ای غرق خرافات، ولایت شده دینت

علی واقعی

برعکس شیعیانش، قرآن امام او بود
 نامش علی، پیامش، توحید با عدالت
 کی قبر قبله اش بود؟ کی سوی شرک میرفت؟
 وقتی خراب می کرد، هر جا که قبر و بت بود
 توحید فکر او بود، الله ذکر او بود
 ای پیرو خرافات، با هر حدیث جعلی

خوش خلق و ضد نفرین، وحدت پیام او بود
 اخلاق نیک و عالی، تنها مرام او بود
 مست از شراب توحید، لبریز جام او بود
 چون ذکر قل هو الله، تنها پیام او بود
 اصحاب یاور او، سنت قوام او بود
 کی می رسی به او که : قرآن امام او بود

آمدند و به ما ز دین گفتند

آمدند و به ما ز دین گفتند
 جای تبلیغ عشق یا ایثار

صیح تا شب، از آن و این گفتند
 قصه هایی ز خشم و کین گفتند

لعن و نفرین به مومنین گفتند
 از گذشته به سوز دین گفتند
 از جهان های واپسین گفتند
 لعن و نفرین به مومنین گفتند
 خودشان، ترک علم و دین گفتند
 غرب را دزد در کمین گفتند
 دیگران را چرا لعین گفتند؟
 سخنانی چه آتشین گفتند
 نام خود با خدا قرین گفتند
 چهره ها نیز اینچنین گفتند
 مفت دیدند و یاسین گفتند
 پوشش جهل را چنین گفتند
 چارده قرن، فرع دین گفتند
 آن فقیهان که اینچنین گفتند
 کافران نیز آفرین گفتند
 گرچه از رب العالمین گفتند
 گرچه با ناله ای حزین گفتند
 ذکرشان را به قصد کین گفتند
 سخنانی به کفر، عجین گفتند
 حرف احساس را یقین گفتند
 ترک اسلام و مسلمین گفتند
با شما یار و همشین گفتند
 آمدند و به ما ز دین گفتند

دشمن زنده را رها کردند
 جای فکری برای آینده
 جای فکری برای این دنیا
 دشمن زنده را رها کردند
 صبح تا شب ز مرگ دین خواندند
 خودشان، رهزنان دین بودند
 چارده قرن، صد فرقه شدند!
 خنده دار است دشمنان دین
 این خوارچ، به اسم حزب الله
 فکر اینها شیبه شیطان است
 گوش خرها به پای منبرها
 نام علامه را عَلم کردند
 جای پرداختن به اصل دین
 مغز اسلام را تهی کردند
 بر شما در ستیز با اسلام
 ره به بیراهه می برند این قوم
 وه چه شیطانی است این افکار
 فکرشان، تیره بود و بیهوده
 جاهلند و به نام اهل البیت
 سخن عقل را کفن کردند
 دوست چین و شوروی گشتند
 هر چه دولت که کافر و گبر است
 پشت پرده چه کارها کردند

حُب بدون عمل

شاکسی بی مدعاست	حُب بدون عمل
طبل بدون صداست	حُب بدون عمل
جمله خطا در خطاست	حُب بدون عمل
دم پا در هواست	حُب بدون عمل
مثل نفاق و ریاست	حُب بدون عمل
خواب و خیال و خطاست	حُب بدون عمل
مایه شر و بلاست	حُب بدون عمل
راحتی و ادعاست	حُب بدون عمل
فکر سراسر خطاست	حُب بدون عمل

حُب بدون معرفت

نیست تو را یاوری، غیر عمل در جهان	حُب بدون عمل، نیست برادر امان
کشتی بی لنگر است، قایق بی بادبان	حُب بدون شناخت، راه به جایی نبرد
مایه گندیدن است، پیکر بی استخوان	حُب بدون عمل، پوچی و درماندگیست
خواب و خیالی خوش است، سود ندارد بدان	حُب بدون عمل، خوب ولی آرزوست
کاتب بی کاغذ است، قاضی بی پاسبان	حُب بدون عمل، شاه بدون سپاه
طبل بدون صداست، جسم بدون روان	حُب بدون شناخت، شاکسی بی مدعاست
من چه بگویم از این، درد بدون بیان	حیف که بسیارداشت، ملت من انحراف

زبان حال مداحان و وعاظ نادان

ما برای اختلاف آماده ایم	ما برای اتحاد آماده ایم
ما برای فصل کردن آمدیم	ما برای وصل کردن آمدیم
ما درون را ننگریم و حال را	ما برون را بنگریم و حال را
هر که هر چیزی که در تاریخ گفت	مورد تایید ما شد حرف مفت
چون خوارج، دید ما گنجشکی است	فکرهای ما سیاه و زشت و پست
ما ابوجهلیم در باطن چه سود؟	نام علامه نقاب جهل بود
شد ابوجهل از شماها رو سفید	در جهالت بی گمان: هل من مزید؟
زشتی خود را فرامش کرده ایم	سر به تاریخ عربها برده ایم
جاهلیت با تعصب در عجم!	شرم دارم از کتاب و از قلم
شد عرب از جاهلیت چون رها	فارس آمد اندرین وادی چرا؟
دشمن زنده رها کردیم ما	سر به اموات کسان بردیم ما
ظلم اکنون را فرامش کرده ایم	سر به تاریخ عربها برده ایم
روی مشتی قصه و افسانه ما	خلق را کردیم هی دیوانه ما

از توهم تا حقیقت

گفت شخصی: عمر بود کافر	هم حسود و خشن هم مزور
غاصب بارگاه خلافت	دشمن اهل و بیت نبوت
قاتل فاطمه از سر کین	عاشق تفرقه دشمن دین
گفتم: ای دوست یک لحظه خاموش	در تعصب چرا می زنی جوش؟
زیر تبلیغ مداح، مژدی	زیر تقلید، چون ره سپردی

قصر و تخت و محافظ، محال است
 چونکه مبناش، وهم و خیال است
 اطلاعات تو چند نامی
 نزد احمد که پاک است رد بود
 قاتل و ظالم و غاصب و بد؟
 همنشینان او زشت و غدار!
 عده ای آدم ظالم و بد!
 جمله شیطان صفت در نهایت!
 عده ای آدم ظالم و بد!
 ام کلثوم کی همسرش شد؟
 غافل، غافل از لام تا کام
 عقل شیعه چرا گشته زائل؟
 حرف حق، تلخ شد تلخ شد حق
 کس نمی رفت اندر سقیفه
 در تخلف ز قرآن، علمدار؟
 ناگهان یک شبه مثل کفار؟
 جمله بیمار دل، جمله مکار؟
 آمده، شیعه خود را زده خواب
 جمله بیعت شکن، جمله غدار؟
 جمله شیطان صفت، جمله مکار!
 ناگهان یک شبه اوج عصیان؟
 نه اشاره به یک نیمه آیت
 از احادیث پوچ، از حماقت

بارگاه خلافت، خیال است
 حرف تو کفر و وزر و وبال است
 مست مشتگی خیالات خامی
 گر عمر یا ابوبکر، بد بود
 همنشین علی و محمد
 آفرین بر محمد از اینکار
 حاصل دسترنج محمد
 به به از دست پرورده هایت
 حاصل سالها رنج احمد
 گر عمر، قاتل فاطمه بُد
 که شود همسر قاتل ام کلثوم؟
 که دهد دخترش را به قاتل؟
 عقل تو دست مداح احمق
 گر علی بود اول خلیفه
 در سقیفه که بودند؟ انصار
 مدح آنها به قرآن نمودار
 در سقیفه که بودند؟ انصار
 یکصد آیه به تمجید اصحاب
 مدح آنها به قرآن، نمودار
 جملگی کوردل، جمله بیمار
 یک شبه ناگهان ضد قرآن؟
 نیست اندر سقیفه روایت
 نیست آنجا سخن از وراثت

نه ز آیات قرآن رحمت
 نه خبر از احادیث فعلی
 ای که هستی ابوجهل عالم
 سینه اش غرق بیماری کین
 خالی از دانش و در ضلالت
 بعد از آن مثل گرگی رها شد
 تا دهانت به تکفیر و اشد
 خشم و اندوه بیهوده و کین
 فکر کردی که ناف بهشتی
 وای بر آنکه با شرک پیوست
 کی رها می شوی از ضلالت؟
 عادلی تو، همه خلق، ظالم
 یا که عطار شد شخص بعدی؟
 یا که زید آن شهید مصفا؟
 یا غزالی که او بهترین است؟
 یک نفر را بگو گر تو مردی!
 پس بفهمی اگر اهل رازی
 از اباطیل علامه مستی
 من ز افکار تو می گریزم
 دشمن مفت خورهای نا اهل
 قصه قهر خاله زنی ها
 دشمن جهل، کینه، تقلب
 مثل یک روح بی کینه بکرم

نه سخن از غدیر است و بیعت
 نه سخن از روایات جعلی
 بود علی مشورت ده به ظالم؟
 نیست علامه، جهاله است این
 مستمعهای تو پر جهالت
 عقل تو بند قلاده ها شد
 دور از واژه های خدا شد
 منطق و مدرکت، فحش و نفرین
 نام خود در تباهی نوشتی
 حیف، چون راه تو راه شرک است
 در تعصب، نفهمی حقیقت
 جمله اصحاب جاهل، تو عالم
 مولوی جاهل است یا که سعدی؟
 یا که خیام یا ابن سینا؟
 یا سنایی که عارف ترین است؟
 یا شهاب الدین سهروردی؟
 افتخار همه فخر رازی
 شیعه شاه عباس هستی
 می روی قعر دوزخ، عزیزم
 دشمن روضه ام، دشمن جهل
 دشمن منبر و خود زنی ها
 دشمن فرقه بازی، تعصب
 دوست عقل و تحقیق و فکرم

دشمن جهل و خشم و دروغم	آیه های خدا در فروغم
دشمن اشک و رنگ سیاهم	عاشق خنده و نور ماهم
پیرو راه پاک نبی ام	عاشق حرفهای علی ام
چون عمر، ساده و رک و عاشق	چون ابوبکر، صدیق و صادق
چون علی عاشق اتحادم	دشمن آدم بیسوادم
چون علی با خوارج بدم من	دشمن آدم احمق من
خارجی کیست؟ دید تک بعدی	متعصب، همیشه سگ بعدی
خارجی کیست؟ آدم احمق	دشمن انتقاد و راه حق
خارجی کیست؟ دید گنجشکی	عاشق رنگ مکروه مشکی
دشمن شبهه مردان احمق	جاهلان سبک عقل ناحق
گوش اینها به قرآن شده کر	من چه گویم ز دادار بهتر؟
پس رها کن که اینها اسیرند	عاقبت در جهالت بمیرند
چون بمیرند بیدار گردند	مات و مبهوت زین کار گردند
چون قیامت شود، شرمسارند	سوی دوزخ، همه رهسپارند
در سرت بود فکر شفاعت	قعر دوزخ شدی جای جنت!
کرد آخوند، گمراه و خوارت	بُرد آخر، به دارالبوارت
عقل را چون که تعطیل کردی	مست صدها اباطیل کردی
در پی نفس دون، چون دویدی	جای جنت به دوزخ رسیدی

مذهب ما

مذهب ما شده کینه توزی	داستان غم و تییره روزی
مذهب کینه و غصه و خشم	مذهب گوش نه، مذهب چشم

مذهب گوش، یعنی که اسمع
 مذهب گوش، یعنی شنیدم
 مذهب آه و افسوس و غصه
 مذهب خمس، این فرع بی اصل
 جای فکر و تعقل، تعبد
 مذهب ساز ناساز در دین
 کینه از روی یک مشت قصه
 مذهب دشمنی با تسنن
 مذهب داد و فریاد و توهین
 مثل طوطی سزاوار تقلید
 مذهب نذر و امید واهی
 مذهب کینه توزی و نفرین
 غصه از قصه هایی ندیده
 مذهب جعل و تاویل و تحریف
 مذهب شک و ترس و تقیه
 مذهب با صاحبه تبری
 با همه اهل عالم، تولی
 مذهب منبر و خود زنی ها
 دشمنی روی دعوای مرده
 خالی از ذره ای فکر و تحقیق
 سفسطه مغلطه یا که توجیه
 مذهب انتظار و تقیه
 مذهب جای قرآن: مفاتیح

مذهب چشم، یعنی که اقراء
 مذهب چشم، یعنی که دیدم
 بهر چه؟ بهر یک مشت قصه
 صیغه این فصل تاریک بی وصل
 جای تحقیق، تقلید، لابد
 دوری از مسلمین، لعن و نفرین
 مثل کودک ز هر قصه غصه
 مذهب دین، برای تفنن
 عاشق قبر و زاری و تدفین
 مثل خر هر چه گفتند تایید
 جای رفتن به راهی الهی
 غصه از قصه هایی دروغین
 نه کسی دیده و نه شنیده
 مذهب مدح و تکفیر و تعریف
 مذهب مرگ و حدس و بلیه
 با یهود و مسیحی تولی
 با هر آنکس که سنی تبری
 قصه قهر خاله زنی ها
 آن هم از قصه ای خاک خورده
 زیر صد گونه تبلیغ، تحمیق
 در فرار از حقیقت به هر تیه
 زیر هر ظلم و رنج و بلیه
 شرک را جای الله، ترجیح

دین و اسلام بر باد دادن
 رایگان دین و ایمان به شیطان
 مهر و تسبیح و اذکار بی حد
 یا که بر فرق سر تیغ شمشیر
 هر چه گفتیم تایید می کن
 گرچه آخوند، خود، راز کفر است
 دین الله را سَم شمایید
 طرز فکر شماها ترش بود
 احمقانه، ولی گشته رایج
 بدترین نوع از هر بلائید
 بهترین یار شیطان شمایید
 کز سپاه مغول بر نیامد

جای مسجد به تکیه رفتن
 خر شدن پای منبر چه آسان
 مذهب قبه و قبر و گنبد
 یا علم یا کتل یا که زنجیر
 ای مقلد تو تقلید می کن
 شک نکن، شک سرآغاز کفر است
 پیشوای جهنم شمایید
 دین الله، شیرین و خوش بود
 طرز فکر شما چون خوارج
 منشاء دین گریزی شمایید
 دوست کور و نادان شمایید
 دوست خر، چنان ضربه ای زد

گفتگوی واعظ و عارف

گفتمش آنجا که حرف زور نیست
 گفتمش راه حقیقت، دور نیست
 گفتمش افسوس، چشم کور نیست
 گفتمش تیره است آنجا، نور نیست
 گفتمش افسوس، زیرا سور نیست
 گفتمش جهل و حقیقت جور نیست
 گفتمش مجنون نیم، ماجور نیست
 گفتمش با غم کسی مسرور نیست

واعظی گفتا که ایمان تو کو؟
 گفت دوری از حقیقت، بازگرد
 گفت توبه کن بیا دنبال من
 گفت در تکیه جای خالی است
 گفت پای منبر من نکته هاست
 گفت قرآن را کنم تفسیر، من
 گفت دوره کن مفاتیح الجنان
 گفت شاد و خرمی ای دوزخی

گفت اجباراً بیا سوی بهشت
گفت دلها موم افسون منند
گفت مستی بوسه بر رویم نزن
گفت مستی غافل، هوشیار شو
گفت باید تا مجازاتت کنم
گفت خلقی را هدایت کرده ام
گفت دلشوره زدی در جان من
گفتمش در دین کسی مجبور نیست
گفتمش نیش، کم از زنبور نیست
گفتمش مستیم از انگور نیست
گفتمش حرف خم و مخمور نیست
گفتمش هنگام نفخ صور نیست
گفتمش صیدی تو را در تور نیست
گفتمش حق، تلخ باشد شور نیست

مُحِبَّانِ عَمْرٍ وَ عَلِی

من به محبان علی و عمر
دوستی صرف، خیالی است خام
دوستی صرف ندارد بهاء
آن دو نفر دوست هم بوده اند
وای ز هر قصه بی اصل و پوچ
وای ز افسانه خاله زنی
وای به اندیشه پیرزنی
وای بر آن مجتهد کم سواد
بی خبر از عاقبت رفته گان
وحدت و توحید، هدف بایدت
توصیه ای داشته ام بی ضرر
معرفت و فهم، بؤد پر ثمر
دشمنی صرف ندارد ضرر
وای ز هر دشمنی پر خطر
مایه اندوه و جنایات و شر
در خور نقالی کوی و گذر
ای که جوانی، تو حذر کن حذر
وای بر آن پیرو نادان و خر
هم ز جهان هم ز خودش بی خبر
اول هر کار، شرف بایدت

شک کن

از جهل دور شو، که اگر تو چنین شوی
 ارباب دین بخون تو چون تشنه میشوند
 پایان کار تقلید، ای دوست: دوزخ است
 علم یقین و عین یقینی رها کنی
 با پاکی و شرافت دانش قرین شوی
 اینجاست لحظه‌ای که تودارای دین شوی
 تحقیق کن، که لایق عرش برین شوی
 تحقیق من، بخوانی و حق یقین شوی

روحانی شهر

روحانی شهر، مست از باده جهل
 در نیمه شب سیاه شرک و کینه
 من در عجم ز پیروان اینها
 نفرین و سیاهی و عزا و کینه
 افسوس که شیطان زده بر گردنتان
 شیطانکهای مهد فکر پوکت
 قومی ز پی‌اش روانه در جاده جهل
 بی نور یقین، نهاده سجاده جهل
 هر لحظه بدون فکر، آماده جهل
 هستند عزیزان به خدا زاده جهل
 افسار نگون بختی و قلاده جهل
 هستند همه از شکم ماده جهل

واعظ و مداح نادان

واعظ نادان، برایت خوش‌زبانی کرد و رفت
 روح پاکت را دچار کینه بی جا نمود
 وای بر عمر گرانقدری که در باطل گذشت
 ناله و نفرین، غرور و خشم، جهل و تیرگی
 قصه‌هایی جعلی و افسانه‌هایی پوچ خواند
 اختلاف و کینه اندر امت احمد فکند
 در سپاه جهل، سردمدار راه کفر شد
 بعد از آن مداح احمق، نوحه‌خوانی کرد و رفت
 فکرکردی روی منبر، نکته‌دانی کرد و رفت
 وای بر آن پیرمردی که جوانی کرد و رفت
 روی نادانی و کینه، بدزبانی کرد و رفت
 بیندا شد چون که باشیطان، تبانی کرد و رفت
 در خیال‌خام خود چون روضه‌خوانی کرد و رفت
 خانه تزویرها را پاسبانی کرد و رفت

اگر ...

اگر شب تا سحر قرآن بخوانی
سپاه کفر را درهم بکوبی
هر آنجا خواست پای تو بلغزد
بدون مسکن و مال و منالی
سرایت کلبه ای خالی و کوچک
شهادت را پذیرایی کنی تو
تمام روزها روزه بگیری
شوی پیروز میدان با دلیری
کنی یاد خدا و سر به زیری
به زیر پای تو باشد حصیری
غذایت تکه نانی و شیری
به زهری یا که شمشیری و تیری
ندارد ذره‌ای سود ای عزیزم
اگر هنگام مردن، خربمیری

بترس

از نعره های آدم غرق جنون بترس
از آنکه زشت چهره تر از دیو شد نترس
رنگ سیاه، خون به دلت می کند بدان
شیطانی است رسم و ره مفتیان شهر
گیرم که تا کنون سر تو شیره مال شد
زنهار، قصه ها نشود اعتقاد تو
ازواعظی که رفته پی چندو چون بترس
از آن کسی که زشت شده از درون بترس
از رنگهای تیره تر از رنگ خون بترس
از دیو جهل و نغمه روحانیون بترس
بگذشت آنچه بود، عزیزم کنون بترس
زین قصه های له شده اندر قرون بترس
از دیو جهل و آدم مداح و حرف مفت
از گریه و سیاهی و فریاد و خون بترس

دین الله

مذهب شیطان ز راه گوش بود	مذهب الله، عقل و منطق است
واعظ تکیه مانند زنان	غرق نفرین و عزا و نق نق است
چون خوارج، دید او گنجشکی است	فکر اینها با حقیقت، عایق است
آنکه ایمان تو را دزدید، او	بدتر از صدها هزاران سارق است
ملتی که تابع احساس شد	حاکمانی احمق و خر، لایق است
آدم کاری و دانا ساکت است	آدم نادان و ابله، ناطق است
من، ولی بسیار دارم غصه ها	کار من ای دوست، نزدیک دق است
آنکه با افسانه ها دلخوش شده	دشمن عقل و دلیل و منطق است
دیو را دیدم شبی با جهل گفت	دوستی ما ز عهد سابق است
آنکه جاهل می دود دنبال نفس	قاسط است و ناکث است و مارق است
مذهب ما مذهب افسانه هاست	مذهب الله، عقل و منطق است

مذهب ما مذهب گوش است و خشم

مذهب حق، ضد اشک و حق هق است!

دارم درون سینه ز اندوه آهها

دارم درون سینه ز اندوه، آهها	جانم فدای قافله بی پناهها
از سرزمین جهل، گذشتم به نور علم	رفتم هزار مرتبه از کوره راهها
با رند و مست و عاشق و دیوانه و گدا	راحت ترم ز مجمع ظاهر صلاحها
زین زندگی مسخره این شبهه مردها	با این صوابهای خنک، این گناهها
از کشوری که پرشده است از خرافهها	از مذهبی که پر شده است از الاهیها
از ملتی که یخ زده و بی تفاوت است	غمگین نشسته در کفنی از سیاهها
از مردمی که در پی افسانه ها شدند	با اعتقادهای سبکتر ز کاهها

خورشید، روشنی ندهد شخص کور را
حتی گریخت عیسی از جمع احمقان
خاموش باش، مرگ تورا حکم می کنند
بیهوده است جهد من و شاهراهها
اینان که می روند به سوی تباهها
فریسیان احمق سطحی نگاهها

ای که با یاران پیغمبر بدی

ای که از روی تعصب آمدی
اعتقادات تو روی قصه هاست
در قیامت رو سیاه و شرمسار
روی حرف یکسری مداح خر
موجب اسلام تو فاروق بود
مثل شیطان می شوی تو دوزخی
ای که با یاران پیغمبر بدی
آزمایش گر شود راحت ردی
نا امید از رحمت و از احمدی
آتش کینه چرا بر جان زدی؟
از حسودی تهمت و بهتان زدی
راننده و مطرود نور ایزدی

کار جاهل

کار جاهل، نگاه است و تقلید
هر چه بشنید، بی شک پذیرفت
رفت، گمراه در راه اجداد
بست، چشم خرد بر حقیقت
جای قرآن، مفاتیح را خواند
جای مسجد، به تکیه ها رفت
پای منبر نشست و چه آسان
عاشق کینه و خشم و نفرین
هر چه گفتند، تسلیم و تایید
هر چه را دید، بی شک پسندید
کرد، بدبختی خویش تجدید
حرف حق را چو بشنید، خندید
جای تحقیق، تایید و تقلید
غرق شد در تباهی و تردید
رفت از روح او نور توحید
در پی گریه و اشک و ماتم

با جهالت برو تا جهنم

عاشق قصه‌هایی خیالی	داستانهای بس ایده‌آلی
دشمنی‌های پوسیده و پوچ	دوستی‌های بی‌جا و خالی
ذهن تو خالی از عقل و تحقیق	فکر تو خالی از هر سئوالی
عاشق رنگ مکرره تیره	هر چه که هست در آن ملالی
دوست داری همیشه بگریبی	دوست داری همیشه بنالی
مثل زنها گرفتار کینه	آنکه او هست شبه رجالی
پایه اعتقادات تو شد	قصه‌هایی ز راوی غالی
زیر فرهنگ نادانی و مرگ	می شوی دفن، آرام و کم کم

با جهالت برو تا جهنم

تا کجا بند تقلید هستی؟	می وزد باد و تو بید هستی
غرق دریای شرکی چه حاصل	فکر کردی که توحید هستی
از اباطیل علامه مستی	در پی رد و تایید هستی
مثل اجداد، مقبول شیطان	آخر سال، تجدید هستی
مست یک مشمت، افسانه گشتی	خام یک مشمت، امید هستی
حرف حق را شنیدی ولی حیف	مثل آنکس که نشنید هستی
در تعصب شده قلب تو سنگ	فارغ از شک و تردید هستی
خوردی از میوه جهل و ناچار	نیستی در خور نام آدم

با جهالت برو تا جهنم

نا امیدم از این مردم غم	خسته از اشک و زاری و ماتم
شبه مردان نادان و احمق	شبه زنها بیچاره و کم

شبهه اسلامهای خوارج
 مثل انعام یا کمتر از آن
 عاشق وردهای مفاتیح
 ظاهر حرفها آب زمزم
 جای الله در پیشگاه
 راه تو کج ترین راه باشد
 شبهه علامه های مؤمم
 دیو جهلند چون شبه آدم
 در بهشت است گویی مسلم
 باطن کارها آتش و سم
 قبه و قبر، شد گردنت خم
 رو به دوزخ به صف مقدم

با جهالت برو تا جهنم

آخوند

خسته شد ملت از حال آخوند
 مسخ شد آیه های خدا از
 سال گرگ است تقویم امسال
 عین کفر است اقوال این مست
 تو برو کار کن ای برادر
 جور بی حالیش را کشیدند
 ای بسیجی به روز قیامت
 پاک کن ای خدا کشورم را
 کل دریای مازندران رفت
 کی شود پر ندانم از این نفت
 حد پایان ندارد بدانید
 ملت شیر و خورشید افتاد
 حرف حق را نگیرد پذیرا
 جز دروغ و خرافه نینسی
 از تمامی اعمال آخوند
 آن احادیث پر قال آخوند
 یا به دیگر زبان سال آخوند
 عین شرک است افعال آخوند
 خمس مالت شود مال آخوند
 آن مریدان فعال آخوند
 زیر باری و حمال آخوند
 از تمامی عمال آخوند
 از زد و بند و اهمال آخوند
 آن شکمهای چون وال آخوند
 آرزوها و امیال آخوند
 مثل بره به چنگال آخوند
 آن سر بی مخ و کال آخوند
 تا که و می شود گال آخوند

<p>ذهن بیمار و دجال آخوند بشکند یال و کوپال آخوند پس بگیریم ما حال آخوند تا به حافظ زدم فال آخوند تا کجاهاست آمال آخوند مال من، مال تو، مال آخوند پاچه خواری و دستمال آخوند بر صراط است حمال آخوند جای آن بر پر و بال آخوند زان زبان به حق لال آخوند بس بلند است اقبال آخوند در کفش داشت غربال آخوند تا وطن گشت اشغال آخوند هست اشکال، اشکال آخوند ملت ما ز چنگال آخوند</p>	<p>در جدال است با اهل سنت بی گمان حرف حق و شجاعت حال ما را گرفت این تبهکار زرق و مکر و فریب و ریا بود ذهن شیطان دون هم ندانست جیب من، جیب تو، کی گشادست زیر روسیه و چین شده پهن در قیامت بینی که شیطان با نوکش بیضه دین شکسته توبه و عذر خواهی بینی شانس دارد عجیب این تبهکار دیدم ابلیس هنگام چینش رفت اسلام از کشور ما نیست در ذات اسلام عیبی کی رها می شود ای خداوند</p>
---	---

تقلید و جهالت

<p>در هر طرفی فتنه و شر زیر سر ماست سر شاخ شدن با همه تنها هنر ماست انگار که دستان خدا روی سر ماست گر دست خدا بود همه پاک و خلیلیم هر نطق شما مایه شر و ضرر ماست</p>	<p>تقلید و جهالت همه جا درد سر ماست آتش زدن پرچم و سر دادن فریاد تا دست ولایت به سر ماست ذلیلیم دنباله رو و تابع شیطان رذیلیم</p>
--	--

انگار که دستان خدا روی سر ماست

این سایه شیطان است نه دست خداوند در جهل و خرافات شده دین تو در بند
در کشور مشرکها بی مثل و بدیلم اندر سر هر ملت ترس از خطر ماست

انگار که دستان خدا روی سر ماست

یا رب تو ببخشای که این قوم جهولند از فتنه آخوند همه زار و ملولند
باطن همگی بچه ظاهر همه غولند بدبختی ماها همه از گوش کر ماست

انگار که دستان خدا روی سر ماست

شد قیامت، امامت نیامد

در سرت جز جهالت نیامد	شد قیامت، امامت نیامد ^۱
شد قیامت، امامت نیامد	در سرت جز خلافت نیامد
آفتابی ز دانش در آمد	عمر جهل و جهالت سر آمد
در پی جهل و تقلید و تکرار	شیعه شد در جهالت سر آمد
ای برادر خودت فکر خود باش	شد قیامت، امامت نیامد
گیرم آید اگرچه خیال است	باز سودی به حالت ندارد
هست قرآن امامی که زنده ست	نه امامی که افسانه آمد
عاقبت جز ندامت نماند	نیست جز شر برایت پیامد
خوب باش و ز اوهام شو پاک	قعر دوزخ رود نیست بد
عقل و ادراک داری به پاخیز	قبل از آنی که عمرت سر آید
در دلت جز عداوت نماند	شد قیامت، امامت نیامد

^۱ امامت نیامد: امام تو نیامد

خمس حاضر شد و نائب آمد
 آمد آنجا به شکل وقیحی
 چون زمان ولایت سر آمد
 ملت از چاله آمد به چاهی
 لنگ شد هر دو پای ترقی
 تا خرافات مبنای دین شد
 نوبت رد و توجیه آمد
 عقل رفت و حکایت زده شد
 مثل خر زیر آوار فرعیم
 قبر و گنبد ندارد صفائی
 دیو شرک است و افسار و یوغ است
 معجزه نیست این امتحانیست
 با صدائی که جادوگری بود
 مثل شیطان بود فکر آخوند
 بُرد آخر به دارالبوارت
 جای جنت به دوزخ رسیدی

چون امام شما غائب آمد
 رفت نائب به جایش فقیهی
 از فقاہت ولایت در آمد
 مطلقه شد ولایت چو شاهی
 زد عقبگرد جای ترقی
 خشت اول که کج رفت این شد
 جای قرآن مفاتیح آمد
 چون که قرآن روایت زده شد
 اصل رفت و گرفتار فرعیم
 اصل توحید باشد، کجائی؟
 این صفائی که دیدی دروغ است
 مثل تریاک تخدیر آنی است
 مثل گوساله سامری بود
 تو مشو ایمن از مکر آخوند
 کرد آخوند گمراه و خوارت
 در پی نفس دون چون دویدی

علی یا شیعه؟

شیعه دوری، علی، پیوند
 علی اما سپید مثل ماه
 علی اما حقیقتی عالی

شیعه گریه، علی لبخند
 شیعه مفتون رنگ سیاه
 شیعه افسانه های پوشالی

فکر او مثل روح او بکر است	شیعه احساس، علی فکر است
شیعه نفرین، علی والا	شیعه توهین، علی آقا
علی اما صریح و رک و راست	تقیه شیوه دورویی هاست
شیعه ها کینه جو، علی خوشرو	شیعه دنباله رو، علی تکرو
علی اما شه مراعات است	شیعه بیچاره خرافات است
علی اصل و شیعه بدل	شیعه نذر و علی عمل
شیعه خواری علی تکریم	شیعه شکوه علی تسلیم
ذوالفقار علی است پیشاپیش	تیغ شیعه بروی فرق خویش
شیعه جاهل، علی عاقل	شیعه باطل، علی عادل

منش متعصبین

مثل غالی ها گناه اندوختی	چون خوارج در تعصب سوختی
شیر جهلند این گروه زن به مزد	پاسدار مکتب یک مشت دزد
تو کجایی چون علی غالی منش	کینه جو و احمق و غالی منش
کر شوند اینها به هر عیسی سرود	عالم تو مثل احبار یهود
این سبک عقلان و اوباشان جهل	کور خورشیدند خفاشان جهل

شرک و جهل

یا راه به سوی کهکشان خواهم داد	یا چهره جهل را نشان خواهم داد
یا بر سر این قضیه جان خواهم داد	یا ریشه شرک را می خشکانم

جهالت

نماز جاهلانسه مثل بازیست
چرا شیعه نمی خواهد بفهمد

نیاز از واسطه یک حقه بازیست
وضوی با جهالت، آب بازیست

خوارج مثل حیوانند

خوارج مثل حیوانند ای دوست
خوارج دست شیطان داده افسار
خوارج پشت دین و ریش و تسبیح
خوارج فکر کرده عین حقند
خوارج در تعصب رشد کردند
سپیدی را بسی مکروه دانند
خوارج عاشق رنگ سیاهند
خوارج مستحق لعنت حق
خوارج غیر آنچه دوست دارند
مبادا از خوارج باشی ای دوست

حقیقت را نمی دانند ای دوست
براه جهل آسانند ای دوست
موجه یا که پنهانند ای دوست
ولی بدتر ز شیطانند ای دوست
نمی میرند سگ جانند ای دوست
سیاهی را نگهبانند ای دوست
سیه کار و سیه بانند ای دوست
برای اینکه شیطانند ای دوست
کتابی را نمی خوانند ای دوست
ز دین و عقل، خارج باشی ای دوست

خوارج

پشت نقاب دین شده پنهان، خوارجند
حزب الله است انگار عنوان این گروه
در دستهایشان علم حب اهل بیت

در کار دین و دنیا نادان، خوارجند
اما بدان که آیت شیطان، خوارجند
اما خلاف مکتب ایشان، خوارجند

<p>ایران شدست کلبه ویران، خوارجند آدم کشند راحت و آسان، خوارجند فریسیان دشمن انسان، خوارجند پس غافلند از ره ایمان، خوارجند از آفتاب و نور گریزان، خوارجند مثل مصیبتند که اینان، خوارجند خواری خوارجند و شیطان خوارجند</p>	<p>از کینه و تعصب این قوم نابکار چون فکر می کنند که حقند و با خدا یک ذره احتمال خطا هم نمی دهند الله پرده ها زده بر گوش و چشمشان اینها خلاف خنده و آزادی و رفاه در هر لباس و ملت و دینی که بوده اند احمق خوارجند، خرابی خوارجند</p>
---	---

و تمام است مرا با تو سخن

<p>خبری نیست به جز مرگ و کفن اثری نیست ز آرامش و من مردم حيله گر عهد شکن وطن ما همه اش بیت حزن دین نمایش شده و حرف زدن در سخنرانی جنات عدن همه اش صحبت پیروز شدن سر ما می رود آخر از تن و تمام است مرا با تو سخن</p>	<p>و تمام است مرا با تو سخن خبری نیست به جز ناله و آه خسته از اینهمه نامردیها غصه ما همه اش در تاریخ خنده ممنوع و عزاداری رسم در عمل دوزخ رنج است و ستم همه اش وعده و امید و فریب گوسفندیم در این راه سراب عمر تو مثل حبابی است بر آب</p>
--	---

روز جزا

روز جزا که شافع شیعه عمل بود چون بی عمل بود همه چیزش بدل بود

درپیشگاه حق چو همه جمع می شوند
 او بدترین خلق ز کل ملل بود
 با فکرهای تلخ تر از زهر شوکران
 پنداشته که ماحصل او عسل بود
 اینها خوارچند که از دین جلو زدند
 افسوس زان نگاه که در جهل حل بود
 گمراه می دود پی ارشاد دیگران
 مانند آن طیب که یک عمر کل بود
 شرک است راه مردم نادان و کم خرد
 جای عمل تمام وجودش امل بود

اینجا هزار فرقه و صدها گروه شرک

اینجا هزار قدرت و چندین دول بود

شکوه علی از مدعیان حب او

چیزیست در دلم که نه تغییر می کند
 من را به سوی مرگ، سرازیر می کند
 فریاد می شود که بجوشد ز دل ولی
 چون عقده در فضای گلو گیر می کند
 تنهائیم بزرگترین، پادشاهیست
 دل را برای حادثه ها شیر می کند
 من را هزار جمل، گریبان گرفته اند
 من را هزار جمل، گریبان گرفته اند
 چیزیست در نهاد من ای کوه سربلند
 چون غده تیر می کشد و پیر می کند
 توحید ناب می شوم و آب می شوم
 انگار، زهر دارد تاثیر می کند
 انگار، عشق دارد تفسیر می شود
 هر چند دیو دارد تزویر می کند
 افسوس از حماقت آنکس که بعد من
 راه مرا تعصب و تعبیر می کند

فکریست در سرم که نمی آیدم به لب

چیزیست در دلم که نه تغییر می کند

خدا حافظ

خدا حافظ ای کشور لعنتی	پر آشوب بوم و بر لعنتی
خرافات می ریزد از کوی تو	به همراه هر باور لعنتی
تمامی بدبختی ما ز توست	تو ای نفت، ای گوهر لعنتی
اگر مام میهن شود بی پدر	نگویم به او مادر لعنتی
ولی هر خری می زند دم ز تو	هزاران هزار انتر لعنتی
ز دیدار تو خون شده این دلم	تو نادان کور و کر لعنتی
چرا مثل خر می کنی انقلاب	شماها در این خاور لعنتی
زیاراتان مملو از لعنت است	برای همین آخر لعنتی

خدا حافظ ای رهبر کور دل
خدا حافظ ای اکبر لعنتی

جمهوری قلابکی

جمهوری قلابکی، دارد سقوط می کند
این اقتدار آبکی، دارد سقوط کند
مهدی موهوم شما، آخر نمی آید ولی
بنیادهای آهکی، دارد سقوط می کند
این بچه شیطان ریا افتاده از مرگ و عزا
مانند کاهی طفلکی، دارد سقوط می کند
کار بسیجی مظلوم باتوم و اشک آور قمه
آخوند با هر مسلکی، دارد سقوط می کند
سهم امام و روضه ها، بیکاره های حوزه ها
خمس و زکات قلکی، دارد سقوط می کند

از امر منکرهایتان، از نهی معروف شما
 این امر و نهی سیخکی، دارد سقوط می کند
 از بوق تبلیغ شما، شد مثل طوطی فکرما
 این خط دهی زورکی، دارد سقوط می کند
 ساز مخالف شد هدف، آمد فساد از هر طرف
 آری نظام جلبکی، دارد سقوط می کند
 حق آید و باطل رود، پای شما در گل رود
 اندیشه شیطانکی، دارد سقوط می کند
 اندیشه های آبکی، تحلیل‌های یخمکی
 آن شیخ ریش و پشمکی، دارد سقوط می کند
 باد هوا شد وعده ها، خاموش شد آن نعره ها
 جمهوری قلابکی، دارد سقوط می کند

کشورم را

کشورم را خراب می بینم
 ملت‌م غرق خواب می بینم
 مردمم خوش خیال می باشند
 نقشه ها را بر آب می بینم
 مال را منتهای آمال
 عشق را توی خواب می بینم
 من خرابی دین مردم را
 ناشی از انقلاب می بینم

من وجود تو را ای آخوند
 مرگ اسلام ناب می بینم
 من ظهور و قیام منجی را
 یک دروغ، یک سراب می بینم
 من به راه خدا که آسان است
 واسطه، سد و باب می بینم
 کشتی اقتصاد نفتی را
 غرق در منجلاب می بینم
 همه جا را خراب بی نظمی
 همه جا اضطراب می بینم
 از برای چپاول و غارت
 چین و روس، پا رکاب می بینم
 هر کجا دزدی و خیانت شد
 دست عالیجناب می بینم
 عدل را از اصول شیعه
 ظلم را بی حساب می بینم
 هر کسی نغمه مخالف زد
 گردنش در طناب می بینم
 کار صنعت شکسته تحریم
 شورش و اعتصاب می بینم
 مصلحت را چماق می کوبند
 کار بد را ثواب می بینم
 عکس آقا به ماه و ملت را

غرق رنج و عذاب می بینم
چونکه قرآن همیشه متروک است
کشورم را خراب می بینم

سرود ملی انجمن پویندگان راه شرک

من گوش، جز به نغمه باطل نمی کنم
جز کفر و شرک، چیزی حاصل نمی کنم
نادانم و مقلدم و در مسیر جهل
هرگز سؤال، از آدم عاقل نمی کنم
طعم هوای نفس، چه شیرین و جالب است
من گوش، جز به خواهش این دل نمی کنم
اندر قفس، محقق یکسو نگر منم
هی با توام، نگاه کنم، گل نمی کنم
در حالت تقیه، چو روباه می رسم
هرگز غلاف توطئه، حامل نمی کنم
می ترسم از حقیقت و خفاش وار من
در سرزمین خورشید، منزل نمی کنم
هرگز کتاب و حرف مخالف نخوانده ام
خود را دچار معضل و مشکل نمی کنم
در راه جهل، می دوم آسان و چارنعل
دل را ز فکر باطل، حائل نمی کنم

دکان دین فروشی و تقلید دائر است
 پس چاره ای به حل مسائل نمی کنم
 با منتهای آمال، اندر بحار شرک
 اندیشه از خرافه غافل نمی کنم
 تا هست کربلا و مفاتیح سرخوشم
 قرآن و کعبه چیست؟ حاصل نمی کنم
 در قلب سنگ من، نرود آب علم و دین
 دل را به غیر بدعت، مایل نمی کنم
 هنگام شک و تردید، من نفی می کنم
 در اینچنین مواقع، دلدل نمی کنم
 من جز حدیث غالی، باور نمی کنم
 من، گوش، جز به نغمه باطل نمی کنم

رنگ سیاه رنگ عشقه!!

علامت غم و ویرانیست رنگ سیاه
 نشانه بد نادانیست رنگ سیاه
 برای قوم خوارج چه رنگ زیباییست
 بله تهاجم شیطانیت رنگ سیاه
 قرین غصه و اندوه و ضجه و آن است
 خلاف شادی و شادمانیست رنگ سیاه
 نقاب چهره تزویر در نفاق و کین
 عذاب دوزخ جاودانیست رنگ سیاه

به هیچ حالت و نوعی ندارد استحباب
 که ننگ مکتب انسانیت رنگ سیاه
 سفید باش به فکر و به جامه و به جهان
 که شر و نکبت شیطانیت رنگ سیاه
 برای اینکه به سنت نبوده این شیوه
 خلاف رسم مسلمانیت رنگ سیاه
 چقدر روشن و سادست بیت آخر من
 جهان تیره ظلمانیست رنگ سیاه

اسلام ناب آخوندی!!

اسلام، خراب است از واسطه و باب
 ملت، همه نادان، حکام، همه خواب
 ویران، شده قرآن، از نقل روایت
 از اینهمه توجیه، از اینهمه آداب
 سنت، شده یک وهم، در پیچ و خم فقه
 در تاب و تب عرف، از واسطه و باب
 توحید شده شرک، در سایه مرقد
 تو غافلی از رب، دل بسته به ارباب
 در کوی خرافات، فکر تو شده مسخ
 عمرت به فنا شد، عاقل شو و بشتاب
 تقلید، تو را برد، تا قعر جهنم

آهسته و کم کم، بی علت و اسباب

توحید یا شرک؟

با ملتی که خواب، توحید را چه کار؟
 با مذهب خراب، توحید را چه کار؟
 با گوشهای کر، این حرفها چه سود؟
 با کور آفتاب، توحید را چه کار؟
 تغییر قوم هست، آغاز هر صلاح
 در زهر انقلاب، توحید را چه کار؟
 اعدام یا ترور، محصول شورش است
 با ترس و اضطراب، توحید را چه کار؟
 از باب و واسطه، شد دین تو خراب
 اندر حضور باب، توحید را چه کار؟
 چون شرک خالص است، افکار زشت تو
 در این خلوص ناب، توحید را چه کار؟
 ویرانه شد دلت، از ظلم ظالمان
 با این دل کباب، توحید را چه کار؟
 در روز واپسین، با کوله بار شرک
 می آید این خطاب، توحید را چه کار؟
 با گنبد و ضریح، با قصه و فریب
 با رنگ و با لعاب، توحید را چه کار؟

پایان